

فصلنامه علمی «پژوهش زبان و ادبیات فارسی»

شماره شصت و هفتم، زمستان ۱۴۰۱: ۱۱۵-۸۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۷/۰۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۱۰

نوع مقاله: پژوهشی

نقد اقلیمی رمان «درخت انجیر معابد»

خدیدجه بهرامی رهنما*

چکیده

نقد اقلیمی، یکی از رویکردهای نقد ادبی است که به بررسی اقلیم خاص یک منطقه و تأثیرگذاری آن بر مؤلفه‌های فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، جغرافیایی و ... می‌پردازد. احمد محمود، جزو آن دسته از نویسندگانی است که توجه ویژه‌ای به اقلیم جنوب داشته است و مؤلفه‌های نقد اقلیمی را می‌توان، در آثار او از جمله «درخت انجیر معابد» جست‌وجو کرد. روش تحقیق، توصیفی-تحلیلی و مسئله اصلی تحقیق، آن است که احمد محمود، با استفاده از کدام ویژگی‌های شاخص، به بازتاب اقلیم جنوب در رمان «درخت انجیر معابد» پرداخته است؟ احمد محمود، با استفاده از عناصر زبانی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی به بازتاب اقلیم جنوب در این رمان پرداخته و بدین ترتیب، به حوزه اقلیمی نویسی جنوب، هویتی مستقل بخشیده است. هدف از این پژوهش، آن است که نحوه تأثیرگذاری اقلیم جنوب را بر زبان، فرهنگ، باورهای عامه، آداب و رسوم، مسائل سیاسی شهر اهواز و ... مورد بررسی قرار دهیم. اهمیت و ضرورت تحقیق حاضر از آن روست که به وسیله نقد اقلیمی، می‌توان به خوانش جدیدی از متن و نیز، به تشخیص سبکی احمد محمود از سایر نویسندگان دست یافت. نتایج تحقیق، بیانگر آن است که مختصات جغرافیایی و ناحیه‌ای بر شکل‌گیری نوع پوشش، معماری، شغل‌ها و تحولات سیاسی اثر گذار بوده است. عناصر اقلیمی و طبیعت، سبب‌ساز شکل‌گیری بسیاری از باورهای عامه از جمله دخیل بستن به درخت، شمع افروختن، قربانی کردن برای درخت و ... شده است. نویسنده رمان، با استفاده از صورخیال اقلیمی، به بازتاب هوای گرم و شرجی و بارش کم باران در خوزستان پرداخته، و نیز عناصر طبیعت و

* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد یادگار امام خمینی(ره) شهرری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

اقلیم جنوب، زمینه‌ساز کشمکش میان دو جامعه سنتی و مدرن شده است. احمد محمود، ورود بیگانگان و چپاول نفت را دست‌مایه نغزی برای بیداری مردم در این رمان قرار داده است.

واژه‌های کلیدی: نقد ادبی، نقد اقلیمی، احمد محمود، درخت انجیر معابد، عناصر بومی.



مقدمه

نقد اقلیمی، یکی از رویکردهای مطرح در نقد ادبی است که به بررسی تأثیر اقلیم یک منطقه بر ساختار روایی داستان می‌پردازد. این نقد «واکنش روشنفکرانی بود که می‌خواستند، مخاطبان خود را به اصالت‌ها و ریشه‌هایشان توجه دهند. بنابراین، کشورهای فراوانی که در معرض استعمار قرار داشتند، به این موضوع توجه کردند و جریان‌های گوناگون روشنفکری در ایران نیز به آن بی‌توجه نماندند... در داستان‌های این جریان، به نقد بیگانگان و توجه دادن مردم به ریشه‌های خود تأکید شده است» (صدیقی، ۱۳۸۸: ۹۵).

در نقد اقلیمی، نویسنده درصدد است تا مقتضیات یک اقلیم خاص را با استفاده از عنصر توصیف، به تصویر بکشد تا تأثیر مختصات جغرافیایی و بومی را در شکل‌گیری حوادث و وقایع داستان تبیین کند. از این رو، نویسنده داستان، باید احاطه کامل بر آن منطقه جغرافیایی داشته باشد و صحنه وقوع داستان را از آن اقلیم خاص برگزیند و به درستی بتواند از رهگذر آن به عناصر اقلیمی، آداب و رسوم، باورهای عامه، پوشش، معماری، گویش، حوادث سیاسی و... بپردازد. در حقیقت، نقد اقلیمی، تأثیر و تأثر دو سویه اقلیمی خاص، بر کنش‌های انسان و بلعکس است. از این رو، حوادث رمان‌ها و داستان‌هایی که در بستر یک شهر یا روستا، در یک اقلیم خاص شکل گرفته‌اند، محملی مناسب جهت بازتاب توصیف‌ها و ویژگی‌های بومی و ناحیه‌ای است. بنابراین، داستان‌های «ناحیه‌ای و محلی را که کم و بیش در آنها، وجوه فرهنگ، زبان، طبیعت، افکار و عقاید مناطق خاص منعکس و بلکه غالب است، در شمار ادبیات اقلیمی به‌شمار آورده‌اند» (میرصادقی و میرصادقی، ۱۳۷۷: ۱۴۸). پس با دو گونه نقد اقلیمی شهری و روستایی مواجه هستیم که هر یک ویژگی‌های خاص خود را در بخش روایی داستان برعهده دارد و به خویش‌کاری‌های شخصیت‌های رمان یا داستان جهت می‌بخشد.

در ادبیات اقلیمی، نویسنده به عناصر مختلفی چون «شاخصه‌های جغرافیایی مانند: آب، هوا، وضعیت طبیعی، وجود جنگل، دریا، کوهستان، بیابان و...»، فرهنگی و اجتماعی (آداب، سنن، اعتقادات، زبان، مذهب، نژاد، وجود اقوام مختلف، سابقه مبارزاتی علیه بیگانگان و...)، اقتصادی (وجود فعالیت‌های اقتصادی معینی اعم از کشاورزی و صنعتی

مثل: فعالیت صنعت نفت در خوزستان یا برنج‌کاری و چای‌کاری در شمال ایران) توجه دارد، به گونه‌ای که این شاخصه‌ها، وجوه ممیّزه این منطقه با سایر مناطق باشد» (جعفری قنواتی، ۱۳۸۰: ۱۴۰-۱۴۱).

در ایران اقلیم‌های مختلفی وجود دارد که هریک، سبب‌ساز شکل‌گیری مکتب‌هایی چون «آذربایجان، اصفهان، خراسان، جنوب، شمال، غرب و مرکز» (شیری، ۱۳۸۲: ۱۴۸) گردیده است. هر اقلیم، دارای ویژگی‌های خاص بومی و جغرافیایی است که آن اقلیم را از سایر اقلیم‌های دیگر متمایز می‌سازد و نیز، سبب تشخیص سبکی نویسندگان از یکدیگر می‌گردد.

مکتب یا اقلیم جنوب، یکی از مکتب‌ها یا اقلیم‌های مهم و تأثیرگذار در داستان‌نویسی به شمار می‌آید. «مناطق جنوبی ایران، حوزه هم‌سان ناهم‌سازهاست؛ در یک‌سو دریایی است که انتهای آن را با حس بصری نمی‌توان تعیین کرد و در سویی دیگر، صحراهای سوزانی است که از نبود آب و باران، سبزینه‌ای جز سراب ندارند؛ با مردمی که به رغم قرار گرفتن در گلوگاه رفت و آمدهای جهانی، برخورد با ملیت‌ها و فرهنگ‌های گوناگون بشری و برخورداری از ثروت‌های عظیم ملی، از نظر فرهنگی و معیشتی همچنان در همان حالت بدویت اولیه باقی مانده‌اند» (همان: ۱۷۵).

موقعیت استراتژیک اقلیم جنوب، سبب گردیده است که آن اقلیم را در داستان‌نویسی، به سه اقلیم «دریایی، کارگری و روستایی» (صادقی شهپر، ۱۳۹۱: ۱۰۹) تقسیم کنند؛ در داستان‌های اقلیم دریایی، نویسنده درصدد است تا مشکلات صیّادان و جاشوها و جدال بی‌پایان آنها را با دریا و کوسه‌ها، توصیف حرکت بلم‌ها و کشتی‌ها بر روی آب، داد و ستد، قاچاق، ماهی‌گیری و... را به تصویر بکشد. در داستان‌های اقلیم کارگری، می‌توان به عناصری چون فقر کارگران، آسیب‌پذیری افراد مهاجر، توصیف پالایشگاه‌ها، غلبه بیگانگان بر ذخایر ملی و تاراج آن، استخراج نفت در زیر گرمای سوزان و طاقت‌فرسای جنوب، پایین بودن دستمزدها، اعتیاد کارگران و ... اشاره کرد. در داستان‌های اقلیم روستایی نیز، نویسنده فقر و محرومیت روستائیان، بیکاری، کمبود امکانات، مهاجرت به شهرها، درآمیختن فضای روستایی با فضای شهری، ورود صنعت و تکنولوژی به روستا، جهل، خرافی بودن اهالی روستا، پرستش عناصر طبیعت و... را انعکاس می‌دهد.

از میان نویسندگان اقلیم جنوب، می‌توان به «احمد محمود» اشاره کرد. او همواره در داستان‌هایش کوشیده است تا به بازتاب عناصر اقلیمی جنوب بپردازد. از ویژگی‌های بارز داستان نویسی او می‌توان به جزئی‌نگری، توصیف‌های قوی از عناصر طبیعت اعم از نخلستان‌ها، رود کارون، بیابان‌ها، باران‌های سیل آسا، آداب و رسوم، سنت‌ها و اعتقادهای عامه، گویش محلی و... اشاره کرد. او علاوه بر بازتاب مسائل اجتماعی و اقتصادی، نقبی به تحولات سیاسی جامعه می‌زند و حضور استعمارگران را در داستان‌هایش برجسته می‌سازد. بیداری مردم و بی‌تفاوت نبودن نسبت به آنچه که در جامعه داستان در حال رخ دادن است، از دیگر ویژگی‌های سبکی او به شمار می‌آید. در تمامی آثار محمود، نگرش جامعه‌شناسی و انتقادی حاکم است. «احمد محمود، به عنوان یک نویسنده رئالیست، در داستان به دنبال مکان‌های واقعی برای نمایش گوشه‌هایی از زندگی است؛ مکان‌هایی که او توصیف می‌کند، همگی برگرفته از محیط جنوب هستند» (شکری‌زاده، ۱۳۸۶: ۱۱۲). از آثار او می‌توان به مول، دریا هنوز آرام است، زایری زیر باران، پسرک بومی، غریبه‌ها، دیدار قصه آشنا، از مسافر تا تبخال، همسایه‌ها، داستان یک شهر، زمین سوخته، مدار صفر درجه و درخت انجیر معابد اشاره کرد.

احمد محمود، با چیره‌دستی تمام در رمان «درخت انجیر معابد»، به بازتاب عناصر اقلیم‌های روستایی و کارگری پرداخته است که این دو، زمینه را برای وقوع حادثه‌ها و کشمکش‌ها در رمان فراهم ساخته است؛ در داستان نویسی اقلیم روستایی، محمود با محوریت قرار دادن درخت انجیر معابد که خاص شهرهای جنوبی است، خویش‌کاری شخصیت‌های رمان را حول محور این درخت به چرخش درآورده است. از این رو، تأثیر این درخت را بر پیرنگ داستان، می‌توان «کنشی سعودی» به‌شمار آورد که زمینه‌ساز عواملی می‌گردد تا داستان به اوج برسد. بنابراین، از یک‌سو جهل و باورهای عامه پیرامون درخت انجیر معابد و از دیگر سو، ورود صنعت و تکنولوژی به شهر و از میان بردن طبیعت و آپارتمان‌سازی، زمینه را برای یک جدال خونین میان دو قطب سنتی و مدرن جامعه فراهم ساخته است. در حقیقت، این رمان تصویرگر مراحل گذار از سنت، به سوی تجدد است. سپس او با استفاده از عناصر داستان نویسی اقلیم کارگری، به غلبه بیگانگان بر ذخایر نفتی و امتیازهای خاص آنان در جهت مصونیت قضایی اشاره می‌کند و

در پی آن، فقر و محرومیت کارگران شرکت نفت را به تصویر می‌کشد که همین نفت و گاز می‌توانست، زندگی آنان را تحت‌الشعاع خویش قرار دهد. در حقیقت، هدف احمد محمود از خلق این رمان، بیدار ساختن مردم و رهایی آنان، از یوغ استعمارگران بوده است.

محمود که زاده شهر اهواز است، از تمام امکانات زبانی این شهر بهره می‌جوید و با به‌کارگیری واژه‌های محلی، ضرب‌المثل‌ها، اصطلاح‌ها و ترانه‌های عامه که خاص این شهر است، بر هویت قومی - ملی خود تأکید بسیار می‌کند. او در این رمان، شخصیت‌های بسیاری را از دو جامعه متمول و فرودست خلق می‌کند و سپس به بازتاب مشکلات هر دو جامعه می‌پردازد.

محمود در این رمان با استفاده از ابزارهای توصیف اعم از تشبیه، استعاره و تشخیص به تبیین اقلیم جنوب که دارای آب و هوای گرم و شرجی و همراه با رگبارهای تند و سیل آساست، می‌پردازد. آب و هوای شرجی جنوب، بر نوع پوشش مردم اثرگذار بوده و سبب تنوع مختلف لباس در میان مردم اهواز گشته است. توجه احمد محمود به معماری خاص جنوب از جمله سازه شناسیل و مزیف، اطلاعات معماری ارزشمندی را در اختیار مخاطب قرار می‌دهد. نثر او در این رمان، ساده و بی‌پیرایه، دارای استحکام و استواری خاص است و استفاده از زبان و گویش محلی در حد اعتدال سبب شده است تا زبان رمان، زبانی قابل فهم برای عامه مردم باشد. سپس او گریزی به باورهای عامه در این رمان می‌زند تا بخشی از فرهنگ و هویت مردم جنوب را در حوزه‌های گوناگون مردم‌شناسی به تصویر بکشد. از این رو، در جستار حاضر درصدد هستیم تا به بررسی مولفه‌های نقد اقلیمی در رمان درخت انجیر معابد بپردازیم و به این سؤال‌ها پاسخ دهیم: احمد محمود، با استفاده از کدام ویژگی‌های شاخص، به بازتاب اقلیم جنوب در رمان «درخت انجیر معابد» پرداخته است؟ و با بررسی چه عواملی می‌توان، به تشخیص سبکی احمد محمود از سایر نویسندگان در ادبیات اقلیمی دست یافت؟

پیشینه تحقیق

مقاله‌های بسیاری در این حوزه به رشته تحریر درآمده است که از میان آنها می‌توان به مقاله‌های زیر اشاره کرد:

- شکرزی‌زاده، سمیه (۱۳۸۶) «ادبیات اقلیمی در رمان‌های احمد محمود». نتایج تحقیق بیانگر آن است که احمد محمود، به عنوان یک نویسنده رئالیست، در داستان به دنبال مکان‌های واقعی برای نمایش گوشه‌هایی از زندگی است. مکان‌هایی که او توصیف می‌کند، همگی برگرفته از محیط جنوب و در اغلب رمان‌هایش به توصیف طبیعت، پرندگان، آداب و رسوم، غذاهای جنوب و... پرداخته است.

- صدیقی، علی‌رضا (۱۳۸۸) «بومی‌گرایی و تأثیر آن بر ادبیات داستانی معاصر ایران (۱۳۲۰-۱۳۵۷)». نتایج تحقیق حاکی از آن است که توجه به جریان بومی‌گرا در دهه‌های ۲۰ و ۳۰ شمسی کمتر از دهه ۴۰ به بعد است. سیاست‌های محمد‌رضا پهلوی در این دو دهه و نوع برخورد او با روشنفکران شرایطی را رقم می‌زند که در نهایت منجر به بی‌توجهی به این جریان در دهه‌های ۲۰ و ۳۰ می‌شود.

- مشتاق مهر، رحمان و صادقی شهپر، رضا (۱۳۸۹) «ویژگی‌های اقلیمی و روستایی در داستان‌نویسی خراسان». نتایج حاکی از آن است که وجود عناصر اقلیمی و بومی خراسان به شکل‌های گوناگون، سبب تمایز این اقلیم از دیگر اقلیم‌ها گردیده و محمود دولت‌آبادی، به شکل هنری و گسترده‌تر از آن عناصر سود جسته است، در حالی که محمود کیانوش، اصغر الاهی، غزاله علی‌زاده و عبدالحسین نوشین کمتر به بازتاب عناصر محلی پرداخته‌اند.

- سقّازاده، فاطمه (۱۳۹۳) «ادبیات اقلیمی در آثار احمد محمود». نتایج تحقیق حاکی از آن است که مناسبات درون داستان، اقلیم آب و هوا، رفتارهای فرهنگی و اجتماعی، مناسبات سیاسی، مذهبی و اقتصادی مبتنی بر جغرافیای خاص جنوب بوده است.

- حیدری آل‌کثیر، فرید (۱۳۹۵) «بررسی بن‌مایه‌های (موتیف) اقلیمی در آثار احمد محمود، عدنان غریفی و منیروروانی‌پور». نتایج تحقیق بیانگر آن است که هر سه نویسنده به شکل خودآگاه و ناخودآگاه عناصر اقلیمی جنوب، مانند: هوای گرم و شرجی، دریا، درختان و... را در آثار خویش مکرر به‌کار برده‌اند و نیز وجوه اشتراک بسیاری از لحاظ به‌کارگیری اقلیمی در آثارشان وجود دارد.

- بهرامی رهنما، خدیجه (۱۳۹۹) «باورهای عامه در رمان درخت انجیر معابد». نتایج تحقیق بیانگر آن است که احمد محمود، در صدد پیوند بن‌مایه‌های اسطوره‌ای با باورهای

عامه در این رمان بوده و سپس، اشکال مختلف درخت پرستی را که برخاسته از پیوند توتیمیک انسان با گیاه است، به تصویر کشیده است. نویسنده در مقاله فوق، فقط به بررسی باورهای عامه در رمان درخت انجیر معابد پرداخته است و این اثر را با استفاده از مولفه‌های نقد اقلیمی مانند آداب و رسوم، کشمکش دو جامعه سنتی و مدرن، بازتاب مسایل سیاسی، پوشش، معماری، صورخیال‌های اقلیمی، گویش محلی و ... مورد تحلیل قرار نداده است.

در پژوهش‌های فوق، اگرچه تحقیق حاضر با برخی از مولفه‌ها از جمله باورهای عامه همانندی دارد، اما شاخص‌های نقد اقلیمی بر رمان درخت انجیر معابد، به صورت اخص مورد بررسی قرار نگرفته است.

روش تحقیق

جستار حاضر با روش توصیفی-تحلیلی، مولفه‌های ادبیات اقلیمی را در رمان درخت انجیر معابد مورد بررسی قرار داده است. جامعه آماری تحقیق، رمان درخت انجیر معابد، در دو جلد از انتشارات معین است.

خلاصه داستان

در منزل مسکونی اسفندیار آذرپاد، درختی به نام «انجیر معابد» (لور یا میموزا یا لیل) وجود دارد که مردم، آن درخت را مقدس و صاحب کرامت‌های مختلف از جمله شفایابی، دفع بلا و... می‌دانند. پس از مرگ اسفندیار، همسرش، افسانه با شخصی به نام «مهران» ازدواج کرد. افسانه، سرپرستی فرزندانش فرامرز، فرزانه و کیوان را به او سپرد. مهران، پس از مدتی، زمینه اعتیاد به مواد مخدر را در افسانه و فرامرز به وجود آورد. مهران، پس از مرگ افسانه، با جعل سند، صاحب تمام ثروت خانواده اسفندیار شد و با نابودی عمارت کلاه پهلوی، به شهرک‌سازی روی آورد. درگذشت افسانه، بستری مناسب برای فروپاشی این خانواده فراهم ساخت؛ کیوان، برای ادامه تحصیل به خارج رفت و دیگر بازنگشت. فرامرز به زندان افتاد، فرزانه خودکشی کرد و تاج‌الملوک، خواهر اسفندیار از آن خانه، نقل مکان کرد. سپس مهران درصدد برآمد تا درخت انجیر معابد را

قطع و شروع به شهرک‌سازی کند که این کار، واکنش شدید مردم را در پی داشت. سپس فرامرز، در هیئت مرشدی سبزچشم وارد رمان شد تا انتقام خود و خانواده‌اش را از مهران گیرد. بنابراین، با تحریک احساسات مردم نسبت به قطع درخت توسط مهران، زمینه قتل او را مهیا ساخت و شهر را به آشوب و آتش کشاند.

بحث و بررسی

رمان «درخت انجیر معابد»، سرشار از شاخص‌های نقد اقلیمی است که در آن می‌توان به مولفه‌هایی چون زبان عامیانه، گویش محلی، ترانه‌ها، ضرب‌المثل‌ها، معماری، پوشش، نفت، صورخیال اقلیمی، قربانی کردن برای درخت لور و باورهای عامه دست یافت که در زیر به بررسی هریک از آنها پرداخته‌ایم.

زبان عامیانه

زبان عامیانه، مهم‌ترین ابزاری است که نحوه تعامل و ارتباط مردم یک منطقه جغرافیایی خاص را به نمایش می‌گذارد و مخاطب را در شناخت طبقه‌های اجتماعی و به-کارگیری گونه‌های مختلف زبان یاری می‌رساند. «زبان عامیانه، نه بر مفهومی اجتماعی-سیاسی، بلکه بر مفهومی اجتماعی-فرهنگی دلالت می‌کند و آن عبارت از کلمه‌ها و ترکیب‌های زبان محاوره مردم نیمه فرهیخته است که بی‌قید و بند سخن می‌گویند و الفاظی را بر زبان می‌آورند که مردم فرهیخته از ادای آنها، به‌خصوص در محفل‌های رسمی به شدت احتراز می‌کنند» (نجفی، ۱۳۷۸: ۷). در این رمان، بجز شخصیت‌های کوچک بازاری، دیگر شخصیت‌های اصلی رمان، از واژه‌های عامیانه کم‌تر استفاده کرده‌اند. زبان عامیانه در رمان «درخت انجیر معابد»، شامل واژه‌ها و اصطلاح‌های محلی است که در زیر به بررسی هریک از آنها پرداخته‌ایم:

- پاسار: «لگد کوب کردن» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل مدخل «پاسار»).

«کبریت تمام می‌شود. کبریت دیگر روشن می‌کند. می‌گیرد، زیر کارت، کارت گُر می‌گیرد و به هم می‌پیچد. می‌اندازد زمین، سوخته، سوخته پاسارش می‌کند. می‌چسبد

ته کفش» (محمود، ۱۳۷۹، ج ۱: ۲۹۷).

- چُر: «آلت رجولیت را گویند» (جمالزاده، ۱۳۴۱: ذیل مدخل «چر»).

«دکتر می‌خوام پروستات آزمایش کنم... راهی دیگه نیست... یه عمر ناموسمان حفظ کردیم، حالا واسه خاطر یه چُر به بادش بدیم، نه آقای دکتر!» (محمود، ۱۳۷۹، ج ۲: ۴۸۱).

- چلیسی کردن: «شکمویی و پر خوری کردن را گویند» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل مدخل «چلیسی»).

«یدالله رو می‌کند به فریدون: انگشت نزن پسر. فریدون می‌گوید: دستم تمیز بابا، تو قول داده بودی چلیسی نکنی» (محمود، ۱۳۷۹، ج ۲: ۳۷۶).

- حِمِر: ورم کردن شکم را گویند.

«جواهر می‌گوید: بچه این قدر کلوچه نخور، حِمِر می‌کنی، ها!» (همان، ج ۲: ۸۱۷).

- سر قوز افتادن: «سر لچ افتادن، تحریک شدن و تصمیم به اجرای کاری یا امتناع از آن گرفتن، به واسطه حرف یا عمل دیگری یا یک واقعه خارجی» (جمالزاده، ۱۳۴۱: ذیل مدخل «سر قوز افتادن»).

«زری: دستپاچه‌ام نکنین دکتر، وگرنه ممکن سر قوز بیفتیم، اصلاً نگم» (محمود، ۱۳۷۹، ج ۲: ۶۵۷).

- شِلِتاَق: «اجحاف کردن» (نفیسی، ۱۳۹۷: ذیل مدخل «شلتاق»).

«ولی ما، همچین که اعتماد مردم جلب کردیم، شِلِتاَق شروع می‌شه» (محمود، ۱۳۷۹، ج ۱: ۲۶۱).

- قادم: پهلو.

«پیرزن می‌گوید: گلوم دُر دُر، گردنم، قادم و کمرم. دکتر رو به پسر می‌گوید: چی گفت؟ قادم! یعنی پهلوش آقای دکتر» (همان، ج ۲: ۴۶۳).

- قَلَّاج: «به شدت دم فرو بردن و هوا را وارد ریه کردن. پُک‌های شدید را که به چپق یا وافور و... بزنند، قَلَّاج گویند. این کلمه را با فعل‌هایی مانند: «زدن»، «بستن» و «بند کردن» صرف می‌کنند» (جمالزاده، ۱۳۴۱: ذیل مدخل «قَلَّاج»).

«فرامرز، پیپ را روشن می‌کند، چنان به پیپ قَلَّاج می‌زند که ابری از دود، سر و صورتش را می‌گیرد» (محمود، ۱۳۷۹، ج ۲: ۴۷۹).

ضرب‌المثل‌ها

ضرب‌المثل‌ها، بخشی از ادبیات شفاهی هستند که تبلور فرهنگ هر جامعه‌ای است. در این رمان، ۶۲ ضرب‌المثل به کار رفته است که انعکاس دهنده زندگی، رفتارهای اجتماعی و ایدئولوژی حاکم بر جامعه این رمان است. برخی از ضرب‌المثل‌های به کار رفته در این رمان را می‌توان، به همان منطقه جغرافیایی به نمایش درآمده در فضای رمان، یعنی شهر اهواز محدود کرد که از میان آنها می‌توان، به موارد زیر اشاره کرد:

- «میره که مَخو شینینه جوره، اَمین تُخ مُر برشته ریگِ جوره» (محمود، ۱۳۷۹، ج ۲:

۸۱۳): مردی که پی دعوا می‌گردد، در تخم مرغ برشته، ریگ پیدا می‌کند.

- «شاپور قندر! مثل قندر، به آدم جفت می‌کنه تا خر سیاه تو کوه قاف عرعر نکنه،

ول نمی‌کنه» (همان، ج ۱: ۲۵۳). در باور عامه مردم خوزستان، خفّاش، اگر به صورت بچسبد، خر سیاه باید در کوه قاف عرعر کند تا رها شود. این ضرب‌المثل را برای افرادی به کار می‌برند که در کارها، سماجت و اصرار بیش از حد دارند و تا به هدف مطلوب خود دست نیابند، شخص را رها نمی‌کنند.

- «لُر که خرما خونشه، شو خو نداره» (همان، ج ۱: ۱۱۸). این ضرب‌المثل، بر شتابزدگی

و کم طاقت بودن تأکید دارد.

- «بزرگت بیاموز، کوچکت آموخته است» (همان، ج ۱: ۸۳) که این، یک ضرب‌المثل

شوشتری است: «گپته آموز، گچلت آمختو» (هدایت، ۱۳۸۷: ذیل مدخل «ضرب‌المثل‌ها»).

گویش بومی

گویش‌های محلی، تبلور پویایی و زایایی زبان فارسی و یکی از عناصر مهم در فرهنگ عامیانه و فولکلور است. «گویش‌های محلی، گنجینه‌های ارزشمندی از واژه‌ها و اصطلاح‌ها هستند که هم باعث غنای زبان و گویش معیاری می‌شوند و هم، در شناسایی

گذشته زبان و سیر تحولات آن، محققان را یاری خواهند کرد» (ذوالفقاری، ۱۳۹۷: ۳۷۸). احمد محمود، در سراسر رمان، به گویش محلی شهر خوزستان اشاره کرده است. - «توران طلایی می‌دود و پس یقه قنبر را می‌گیرد و می‌گوید: سی چه لنگ کفشمون می‌بری؟» (محمود، ۱۳۷۹، ج ۱: ۲۵۲). - «می‌خوایم بریم، پیش کسی که دنیان تکان داده. دنیان تکان داده یا نداده، سی مو خیلی فرق نمی‌کنه. مو دغدغه دیگه دارم» (همان، ج ۲: ۹۴۹).

ترانه‌های عامیانه

ترانه‌های عامیانه، برخاسته از بطن زندگی انسان‌هاست و بیانگر آرزوها و تمایلات بشر در طی اعصار مختلف بوده و همچون آینه‌ای است که اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی هر عصری را می‌نمایاند. «ترانه‌های عامیانه یا آوازهای مردمی که در میان توده ملت‌ها رواج دارد و اغلب، بدون آنکه تاریخ پیدایش یا گوینده و سرایندگانش معلوم باشد، همراه با آرزوهای گهرا و جذّاب خوانده می‌شود، یکی از پر بهاترین ذخایر گنجینه فولکلوری هر ملت می‌باشد. در این اشعار، اغلب به زبانی بسیار ساده و لطیف، پاک‌ترین و خالص‌ترین احساس‌ها و عواطف هنری طبیعت آدمی و تمناهای او بیان می‌شود» (تفضلی، ۱۳۳۴: ۸۸۷).

در این رمان، یک ترانه با مضمون عاشقانه به کار رفته است که احمد محمود، آن را ساده، لطیف و بی‌پیرایه بیان کرده است.

«یار من، جلّاد بی‌انصاف من، سرخینه می‌پوشد همیشه تا که این قلب مرا، خونین کند، آنکه بنوشد او همیشه یار من، چون نقل تر شیرین شده اندر دهان من همیشه می‌برم، لذت ازین شیرینی سرخینه‌پوش خود همیشه» (محمود، ۱۳۷۹، ج ۲: ۶۵۱)

باورهای عامّه

باورهای عامّه، جهت دهنده بسیاری از خویش‌کاری‌های انسان است که پایه علمی دقیقی ندارند و خاستگاه حقیقی آن را باید «در مساعی نخستین انسان جست‌وجو کرد؛

توضیح اسرار طبیعت و هستی خویش، آرزوی مطلوب ساختن سرنوشت و دیدن آینده در حال، آرزوی دوری از شیطان‌هایی که قادر به درک آنها نبودند و تلاشی ناگزیر برای نفوذ در آینده دانست» (وارینگ، ۱۳۷۱: ۱۱-۵).

باورهای عامه، در این رمان به دو شکل «باورهای عامه پیرامون درخت انجیر معابد» و «باورهای عمومی» به تصویر درآمده است که هر یک از آنها را در زیر مورد بررسی قرار داده‌ایم.

باورهای عامه پیرامون درخت انجیر معابد

دخیل بستن به درخت انجیر معابد

یکی از باورهای عامه رایج در میان ملل مختلف، تقدیس و تکریم پدیده‌های طبیعت از جمله درخت است که نگرش‌های رازورانه‌ای را پیرامون آن به‌وجود آورده است. احمد محمود با دستمایه قرار دادن درخت انجیر معابد، زیرکانه نقبی به اسطوره درخت‌پرستی و باورهای رایج آن در میان مردم جنوب زده است.

در این رمان، درختی به نام «انجیر معابد یا لور یا میموزا» وجود دارد که شخصیت‌های رمان، به آن دخیل می‌بندند. «تریشه‌های رنگ به رنگ پارچه، بر ساقه‌ها و ستون‌های ریشه‌های انجیر معابد می‌لرزند» (محمود، ۱۳۷۹، ج ۱: ۱۲). «تو خیابان، جابه‌جا درخت انجیر معابد ریشه زده و ریشه‌ها ساقه شده است و به شاخه‌های نورسته ساقه‌های جوان، تریشه‌های رنگ به رنگ پارچه گره خورده است» (همان، ج ۲: ۸۹۴). «باز دید که دختر بچه‌ای سیاه تاو، به یکی از ریشه‌های نابه‌جا که ستون و ساقه شده بود، تریشه‌های رنگ به رنگ پارچه می‌بندد و هر گره که می‌زند، به آسمان نگاه می‌کند» (همان، ج ۱: ۷۰).

قربانی کردن برای درخت

رشد اعجاب برانگیز درخت انجیر معابد سبب گردید تا برخی از شخصیت‌های رمان درصدد برآیند تا شاخه‌های درخت انجیر معابد را قطع کنند، اما قطع کردن شاخه‌ها، سبب خون‌ریزی از درخت گردید. «داس را می‌زند، پرقد و خم می‌شود تا تبر را برمی‌دارد، می‌بیند که خاک سرخ است. سر برمی‌دارد، مقطع شاخه را نگاه می‌کند: یاللعجب! خون بود. شیرۀ گیاهی نبود، خون می‌جوشید. وحشت کردم... خون بر زمین

جاری می‌شود» (همان: ۴۰). در اینجا است که یکی از شخصیت‌های رمان، برای قطع شدن خون از شاخه‌های درخت و برای رفع بلا، پیشنهاد قربانی کردن برای درخت را می‌دهد و می‌گوید: «خون با خون... تا غروب قربانی می‌کنند» (محمود، ۱۳۷۹، ج ۱: ۴۱).

پس از انجام مراسم قربانی، مردم در حالی که زیر پایشان، خون قربانی جاری است، پیرامون «درخت انجیر معابد حلقه می‌زنند» (همان: ۴۸). «جماعت، دست در دست هم، حلقه پس حلقه، دور انجیر معابد می‌گردند» (همان: ۲۸۲). جاری شدن خون بر روی زمین، «قدرتی پنهانی و دینی به طریق اولی، پایه‌ی اصل زندگی در سراسر عرصه‌ی حیات است» (پیربایار، ۱۳۹۴: ۱۲۹). پس از انجام عمل قربانی، شخصیت‌های رمان پیشانی خود را با خون قربانی آغشته می‌کنند. «خیر محمد منتظر است تا سلاخ بیاید و گاو را ذبح کند، گریه می‌کند و از خون صغّه قربانی به پیشانی می‌مالد و باز گریه می‌کند» (محمود، ۱۳۷۹، ج ۱: ۲۸۲). آغشتن پیشانی به خون، یک کردار آیینی و مقدّس است که هدف از آن، به دست آوردن قدرت و نیرو بوده است. ساختن قربانگاه، جهت قربانی کردن مردم برای درخت انجیر معابد، یکی از دیگر از باورهای عامه به نمایش درآمده در این رمان است.

شمع افروختن برای درخت

اعتقاد به تقدّس درخت انجیر معابد سبب گردیده است که شخصیت‌های مختلف رمان، پس از دخیل بستن به درخت، شمع‌هایی را برای برآورده شدن حاجت‌های خود برای درخت روشن کنند. «دید زنی سرتا پا پوشیده و سیاه پوش، زیر درخت انجیر معابد ایستاده است و شمع روشن می‌کند» (همان: ۷۰).

باورهای عامه عمومی

چشم زخم

یکی از باورهای عامه به نمایش درآمده در این رمان، اعتقاد به وجود «چشم زخم» است؛ «چشم تاج‌الملوک، به دسته‌ای کبوتر است که بالای سرش می‌گردند. می‌گوید: نگاه کن شهری خانم، بین چطور همه با هم - هنوز حرفش تمام نشده و هنوز شهری، خوب نگاه نکرده است که جرگه کبوتران آشفته می‌شود. تاج‌الملوک می‌گوید: چه شد،

شهری؟ شهربانو می‌گوید: نمی‌دونم خانم بزرگ، انگار قوش بود که زد، یکیشان برد. تاج‌الملوک می‌گوید: لاله‌الاله، یعنی چشمشان زدم شهری خانم؟» (محمود، ۱۳۷۹، ج ۲: ۷۷۸). «چشم زخم، از قدیمی‌ترین باورهای بشر و فراگیرترین و رایج‌ترین باور فرا علمی است که آثار و بقایای آن، همواره در ایران امروز پا برجا مانده است. شورچشمی و بد نظری که امروزه به شکل صفت برای بعضی کسان آورده می‌شود، از روزگار بسیار کهن میان جامعه‌ای که مغان، فرهنگ، دیانت مغانه و مزدایی در آن حکومت می‌کرد، وجود داشته است و شورچشمان که با چنین بیماری و عارضه اهریمنی شناخته می‌شدند، مردود، مطرود و منفور جامعه بودند» (رضی، ۱۳۸۱، ج ۲: ۹۸۵).

اسپند دود کردن

در این رمان، اسپند دود کردن و به‌کار بردن عبارت «ماشاءالله»، دافع چشم زخم به‌شمار رفته است؛ «تاج‌الملوک، تازه متوجه شده که فرزانه، صندلی به پا دارد و زنجیر نقره‌ای درشت دانه‌ای، به مچ پای چپ بسته است. لبخند زده بود و گفته بود: ماشاءالله! هزار ماشاءالله! برم یک کم اسپند دود کنم» (محمود، ۱۳۷۹، ج ۲: ۷۸۱). در ایران باستان رسم بوده است که در «ایام نوروز، اسفند یا کندر بسوزانند تا چشم بد و سایر ارواح خبیث دور گردند» (هدایت، ۱۳۸۷: ذیل مدخل «اسپند»).

بافتن رشته‌های تبُّر توسط دختران نابالغ

در باورهای عامّه، چشم زخم، یکی از علل به‌وجود آمدن تب در انسان است که برای دفع آن، از رشته‌های تبُّر که توسط دختران نابالغ بافته شده، استفاده می‌کردند؛ «بر سر پایه‌های مجمر، دو شاغهِ عود می‌سوزد. دسته‌ای رشته تبُّر که دختران نابالغ بافته‌اند، بغل دستش است. رشته‌ها، رنگ به رنگ است؛ تاییده از ریسمان خام سفید از نخ پرک به رنگ خاک خشک مانده، از الیاف سبزگونه لیف و پوست درخت خرما» (محمود، ۱۳۷۹، ج ۲: ۹۹۲). «سبز چشم را می‌بیند که ورد می‌خواند، فوت می‌کند و دو سر هر رشته را گره کور می‌زند تا گردن‌بندی باشد، برای گردن بیمارانش تب‌دار» (همان: ۹۹۴).

افسون یا دعای ضد تب و بند آمدن خون، «فصل ۶۳ روایات پهلوی را تشکیل می‌دهد که در آن آمده است: باید ریسمانی را ریسید، سه لایه کرد و بنا به مورد،

گره‌هایی بر آن زد و بر بازو بست. در مورد بند آمدن خون نیز، باید دعایی را که مشتمل بر سه کلمه است، بنا به مورد دفعاتی خواند» (تفضلی، ۱۳۷۸: ۱۷۸). باور به تأثیر جادویی گره و راه‌های گره‌گشایی، یکی دیگر از خواص جادویی این رشته‌هاست. «در سطح جادویی، انسان از طلسم و تعویذهای گره‌ها، برای محافظت نمودن از خودش در برابر طلسم‌های شیطان‌ها و ساحران اسیر کننده استفاده می‌کند» (الیاده، ۱۳۹۳: ۱۳۳).

بافته شدن این رشته‌ها از درخت خرما، مبین آن است که روح و نیروی عظیمی که درون این درخت وجود دارد، بتواند ضعف، سستی، بیماری و زردی بدن آنان را زایل کند و به آنها سرخی و سبزی بخشد. بافته شدن رشته‌های تب‌بر توسط دختران نابالغ نیز، رمز بلاگردانی و باطل کننده سحر و افسون اثرهای شیطانی و جادویی به‌شمار رفته است.

دعا نویسی، گشودن سر کتاب و گرفتن فال

دعانویس یا رمال، با ترسیم آینده شخص و ارتباط دادن آن به ماوراءالطبیعه، شخص را مجاب به پیروی از دستورهای خویش می‌ساخته است. در این رمان، شخصیتی به‌نام «میرزا زعفر» یا «میرزا خجسته» وجود دارد که دعانویس است و به او نسبت «طی الارض» داده‌اند و مردم برای دعانویسی، به او مراجعه می‌کرده‌اند. «یه دعانویس پیر دیدم که شب جمعه به شب جمعه، سوار یه دسته هیزم می‌شد و می‌رفت، زیارت پیر و مرادش که شهر دیگر بود» (محمود، ۱۳۷۹، ج ۱: ۳۴۷). انجام کارهای خارق‌العاده و استفاده از قدرت جادویی یا ماورایی، اعتقاد به دعانویسی را در میان شخصیت‌های رمان، دوچندان کرده است. «تاج‌الملوک می‌گوید: بله فرامرز خان، اعتقاد دارم. چیزایی هم دیده‌ام. می‌دونم که یه دعانویس مجرب، قادر که با دعا، ریشه آدم رو از بیخ دربیاره. زندگی یه آدم، از این رو، به آن رو بکنه» (همان: ۳۴۷).

دعانویسان با ادعای دانستن علم رمل و خبر داشتن از مجهولات جهان، شخصیت‌های این رمان را به‌سوی «سرکتاب باز کردن» و «فال‌گیری» سوق داده‌اند. «جمعه، بعد از ظهر، فرزین راه می‌افتد تا محمد سلمانی را بردارد، بروند پیش سبز چشم، برایشان سر کتاب باز کند» (همان: ۹۴۹-۹۴۸). «آمده است، سر کتاب باز کند، آمده است، سرنوشت خود را بشنود و اگر شد، دعا بگیرد تا جعفر باغی، مثل یکی دو سال اول

زندگی مهربان شود» (محمود، ۱۳۷۹، ج ۱: ۹۹۴). «نوبت می‌رسد، به محمد سلمانی. مرد ارغوان‌پوش می‌گوید: چه کار داری؟ چه کار دارم؟ می‌خوام خدمت آقا برسم. می‌فهمم! کارت چیه؟ دعا، طلسمات، چله‌نشینی، تسخیرات و علم طیران؟ نه آقا، اینا نه، می‌خوام سرکتاب باز کند» (همان، ج ۲: ۹۵۲). «ها جوان! دنبالم راه افتادی که فالت بگیرم» (همان: ۸۸۵).

یکی دیگر از علل مراجعه مردم به دعانویس، اعتقاد به حلول شیطان در وجود آنان است و خواهان خروج آن، از جان خویش هستند. «علمدار، زیر بغل زایر عبده را می‌گیرد و بلندش می‌کند. عبده می‌گوید: شیطان رفته تو جانم آقا، راحت کن... سبز چشم هیچ نمی‌گوید. علمدار، مرد زنجیری را می‌برد. صدای علمدار با صدای زنجیر درهم می‌شود؛ گفتم: مهلت بده، زار عبده؛ گفتم: به وقتش و دور می‌شود» (همان: ۱۰۰۲ - ۱۰۰۱).

نوشتن طلسم بر بازوی زنان و تهیه آبگوشت بُز از آن

اعتقاد راسخ مردم به دعانویسان و رمالان و آگاهی آنان از غیب و آینده، سبب گشته است تا شخصیتی چون زری، به مرد سبزچشم مراجعه کند تا با نوشتن طلسم بر روی بازو، از یک‌سو، محبت شوهرش را بار دیگر به‌سوی خود جلب کند و از دیگر سو، مانع ورود زن دوم به زندگی‌اش شود. از این رو، مرد رمال، به او توصیه می‌کند که «چشم هیچ کس، محرم و نامحرم نباید به این طلسم بیفته. یک هفته بعد، با آب ولرم تو جام ورشو بشورش و با آبش آبگوشت بز بپز... گوشت بز، بدمزه هم نیست. همه با هم بخورید؛ خودت، شوهرت و بچه‌هات... زنی که شوهرت می‌خواد بگیره، در شهری دیگه زندگی می‌کنه. بیوه است، اما جوان، خیلی جوان. زیباست، خیلی زیبا و ناسازگار. اگر این ازدواج سر بگیره، همه شما به خاک سیاه می‌نشینید» (همان: ۱۰۰۰ - ۱۰۰۱).

دمیدن به نقل و اعتقاد به شفایابی

دمیدن به نقل و اعتقاد به شفایابی و تبرک جستن به آن، یکی دیگر از باورهای عامه به‌کار رفته در این رمان است؛ «سبز چشم از میان سکه‌های کشکول، نقل برمی‌دارد و زمزمه می‌کند: اسورا، پامارا، پاک شاسا و فوت می‌کند، به نقل‌ها و می‌دهد، به پیرمرد» (همان: ۸۹۷). «سه روز بعد، پیرمرد گفته بود: نقل‌ها را که خورده است، روز دوم آب چکان چشمانش کم شده است و روز سوم، نه بهتر از روزگار جوانی، اما به هر جهت چشمانش بهتر شده است» (همان: ۸۹۸).

وجود هم‌زمان آفتاب و باران در آسمان و به‌دنیا آمدن بچه گرگ

اعتقاد به وجود هم‌زمان آفتاب و باران و تولّد بچه گرگ، یکی از باورهای عامّه به‌کار رفته در این رمان است؛ اگرچه، آفتاب و باران، دو عنصری هستند که در تضاد با یکدیگر در آسمان هستند، اما وجود هم‌زمان این دو عنصر متضاد و ازدواج با یکدیگر، سبب به‌دنیا آمدن بچه از ماده گرگ می‌شود. «در یک لحظه، هوا آفتابی می‌شود. شدت باران کم شده است. حسن جان می‌گوید: راست وقتی آفتاب و باران با هم باشن، گرگ بچه می‌زاد؟ بقال می‌گوید: کجاش دروغه!؟» (محمود، ۱۳۷۹، ج ۲: ۷۹۷).

آداب و رسوم

ازدواج‌های خون‌صلح یا خون‌بس

ازدواج‌های خون‌بس، یکی از رسم‌های به‌نمایش درآمده در این رمان است؛ در رسم خون‌بس، «دختری از اقوام قاتل، به ازدواج فردی از بستگان مقتول درمی‌آید که می‌تواند خون‌بها یا قسمتی از آن باشد» (رضوی‌فرد و همکاران، ۱۳۹۵: ۲۳۱). در این سنت، دختری که انتخاب می‌شود، می‌تواند خواهر، دختر، خواهرزاده و برادرزاده قاتل باشد. در این رمان، شخصیتی به‌نام «طلا» وجود دارد که قربانی چنین رسمی است و شیخ، «طلاخانم باکره را بابت خون‌بها آورده بود» (محمود، ۱۳۷۹، ج ۱: ۳۵). نام طلا، به نوعی ارزش مادی آن را به ذهن متبادر می‌کند و این‌گونه است که او را، همچون کالایی می‌پندارند که در ازای معاوضه با خون مقتول، به شیخ داده شده است. طلاخانم، باید افزون بر رنج ازدواج اجباری، باید رنج و مرارت‌های سه هووی خود و نیز، رنج سقط جنین سه قلوبی خود را تحمّل کند و این‌گونه است که «زاری زن بیشتر می‌شود» (همان: ۳۸).

کشمکش دو جامعه سنتی و مدرن

کشمکش در سراسر رمان درخت انجیر معابد، حضوری فعال دارد و سیر منطقی حوادث را در رمان رقم زده است. اگر این کشمکش‌ها را از این رمان بگیریم، دیگر مخاطب تمایل و رغبت چندانی برای خواندن آن ندارد و داستان، به سوی سکون و ایستایی تنزل می‌یابد. کشمکش، بستر مناسبی برای تبیین بسیاری از حوادث و وقایع

داستان است. «کشمکش، در یک اثر دراماتیک زمینه‌ای است که لحظه‌های مهم و اساسی واقعه‌ای را به هم می‌پیوندد. کشمکش، علت وجودی آن لحظه‌ها و همچنین اهمیت آنها را می‌نماید» (مکی، ۱۳۸۵: ۱۸۷).

رشد اعجاب انگیز درخت انجیر معابد و تقدس آن، باورها و خرافات پیرامون آن، زمینه بروز جدال را در میان شخصیت‌های رمان فراهم ساخته است. از یک سو، جامعه سنتی که پای‌بند خرافات و باورهای عامه هستند، قطع کردن درخت را، سبب بروز قحطی و گرفتار غضب الاهی شدن می‌دانند. از دیگر سو، مردم تحصیل کرده آگاه و با بصیرتی که خواهان زدودن هر گونه تفکر خرافی و مدافع سرسخت تیشه به ریشه این درخت هستند. در ابتدای رمان، فرمانده تفنگداران خواهان از بین بردن درخت انجیر معابد است. او، مردم را مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید: «متأسفم که باید بگویم، کسانی با افسانه‌بافی از این درخت بی‌ثمر، موجودی معجزه‌گر ساخته‌اند تا شما را مرعوب کنند و بر گرده‌تان سوار شوند» (محمود، ۱۳۷۹، ج ۱: ۴۷). فرمانده، از مردمی که خشمگین در اطراف درخت هستند، می‌خواهد که اجازه قطع این درخت را بدهند، اما مردم پیشنهاد او را نمی‌پذیرند و به او می‌گویند که اگر «این درخت لطمه ببیند، همه ما به غضب الاهی گرفتار می‌شویم، قبل از همه، روی تو سیاه می‌شود، مثل یک عنتر» (همان، ج ۱: ۴۸). در اینجا است که مردم خشمگین، به سمت فرمانده و تفنگداران هجوم می‌برند و «فرمانده، زیر پای جماعت که مثل پیل مست، پا بر زمین می‌کوبد، گم می‌شود، زنده یا مرده پیدا نیست» (همان: ۵۲).

از دیگر مخالفان درخت لور، جوانی است که پرستش درخت لور را مساوی با «کفر و بت‌پرستی» (همان، ج ۲: ۷۳۸) می‌داند. اما در اینجا، مردم با شنیدن صحبت‌های آن جوان، به سمت او هجوم می‌برند که مرد دیگر مانع می‌شود و می‌گوید: «آرام باشید، ریختن خون در صحن درخت انجیر معابد گناهی بزرگ است» (همان: ۷۳۸).

از دیگر مخالفان درخت، آقای هوشمند، معلم مدرسه است که حکم به قطع درخت، توسط تبر یا اژه می‌دهد» (همان، ج ۲: ۹۲۴) و دانش‌آموزان را، تشویق به شرکت در راهپیمایی علیه درخت می‌کند. «اگر همه با هم تبر برداریم و در یک وقت معین، همه را

با هم قطع کنیم، هیچ اتفاقی نمی‌افتد» (محمود، ۱۳۷۹، ج ۲: ۹۴۵). مدرسه‌ای که در بطن یک جامعه سنتی و خرافی سر برآورده، اما با وجود معلمان بابصیرتی چون هوشمند تحت تأثیر باورهای عامه قرار نگرفته است. در این رمان، علاوه بر گسترش باورهای خرافی توسط جامعه سنتی، این درخت انجیر معابد است که به منازعه با مخالفان خود روی آورده است و درهای ورودی دبستان‌ها، دبیرستان‌ها، منزل روحانیان، علما، کتابخانه‌ها، پزشکان، پزشک‌یاران، تعاونی‌ها و همه نهادها و سازمان‌ها را توسط ریشه‌ها مسدود کرده است.

کشمکش میان دو جامعه سنتی و مدرن، آن قدر اوج می‌گیرد که جامعه سنتی، «خواهان تعطیلی مراکز آموزشی، درمانی، اقتصادی، صنعتی و هنری می‌شوند» (همان: ۹۶۹). رشد خارق‌العاده درخت، «راه ورود به کتابخانه را بسته» (همان: ۹۷۴) و جامعه سنتی نیز، کتابخانه شهر را که مظهر اندیشه، دانش و معنویت است، نشانه گرفته. سبزچشم، تمام کتاب‌های کتابخانه را خارج کرده است و کتاب‌های خرافی را جای‌گزین آن ساخته. بنابراین، برای توقف ملتی از رشد، حرکت و بصیرت، باید مواد کتاب و فرآورده‌های علمی، فکری، عقلانی و دینی را تغییر داد تا بتوان آفت جهل را در چنبره القائات و شبهه افکنی‌های سست، مسموم و انحرافی در میان مردم گسترش داد. اما در این میان، نقش روحانی‌ها در خرافه‌زدایی از عوام بی‌بدیل است. روحانی‌ای، به‌نام «پارساپیشه» وجود دارد که نگران روح و اندیشه مردم از گشودن کالای ناسالم و زیان‌بار فکری است. او معتقد است: «آنچه که آفت دین، آفت زندگی، آفت دنیا و آخرت، خرافات است و خرافات، بر زمینه بی‌سوادی رشد می‌کند و تنومند می‌شود» (همان: ۹۸۳) که درنهایت، هر دو جامعه، به جدال خونین علیه یکدیگر می‌پردازند و شهر را به آتش می‌کشند.

مکان‌ها و مناطق بومی

اسامی مکان‌ها، یکی از شاخصه‌های مهم در نقد اقلیمی است که می‌تواند مخاطب را با محل وقوع حوادث و صحنه‌ها آشنا سازد و اطلاعات ارزشمندی را در مورد باورها، آداب و رسوم، مسائل سیاسی و اجتماعی در اختیار مخاطب قرار دهد. در این رمان، شهری به‌نام «گل‌شهر» (همان: ۴۳۵) وجود دارد که از این شهر، به تمام ایران گل صادر می‌شده است. احمد محمود، اسامی مکان‌ها و شخصیت‌هایی را که در این مکان می‌زیسته‌اند،

متناسب با نام این شهر برگزیده است؛ هتل گل شهر، منطقه گل تپه، خیابان گل زرد، داروخانه گل گشت، خیابان گلستان، گل پور، مالک ساختمان پزشکان، دکتر گل فام، گل قامت و گل ختمی، از خدمتگزاران هتل، سرهنگ گل جالیز، گل پیرا، راننده تاکسی، گل دسته، مسئول پذیرش هتل و گل اندام، منشی شرکت حفاری.

از دیگر مکان‌هایی که محل کشمکش و وقوع حادثه در این رمان قرار گرفته است، «کوت سید صالح» (محمود، ۱۳۷۹، ج ۱: ۲۵۳ و ۳۹۹) است که نام دهی، در بخش مرکزی شهر اهواز است. در این رمان به نام شهرهایی چون «برازجان» (همان، ج ۲: ۷۲۹)، «امیدیه و بندر معشور» (همان: ۵۲۹) نیز اشاره شده است.

پوشش

پوشش، در رمان «درخت انجیر معابد»، به دو شکل سنتی و مدرن در میان زنان و مردان به کار رفته است. از پوشش‌های مردان می‌توان به «دشداشه» (همان: ۳۷، ۳۳۵، ۳۷۳، ۷۱۷ و ۹۳۷)، «لنگوته» (همان: ۱۷ و ۹۷)، «تحت‌الخنک» (۹۲۷ و ۹۹۳)، «چوخا» (همان: ۳۹۶ و ۸۹۲)، «چوقا» (همان: ۱۷)، «مندیل» (۱۷۱ و ۸۹۲)، «چفیه» (همان: ۲۰۹)، «کت و شلوار» (همان: ۱۴۱)، «شال گردن، جلیقه و شلوار» (۸۶ و ۹۱)، «پولیور و کراوات» (همان: ۱۰۳)، «نیم پالتو» (همان: ۹۱)، «بارونی» (همان: ۱۰۳)، «کلاه شاپور» (همان: ۱۷۲)، «فُنْدِرِ» (همان: ۳۱۲)، «بیلرسوت» (همان: ۲۶) و «روبان» (همان: ۱۰۳) اشاره کرد.

از پوشش‌های زنان می‌توان به «عبای ملیله دوزی شده» (همان: ۱۶۹)، «چادر» (همان: ۸۳)، «روسری» (همان: ۹۶)، «أرْمَک» (همان: ۴۷۹)، «کت و دامن» (همان: ۸۳)، «نیم پالتو» (همان: ۱۳۸)، «دامن» (همان: ۱۱۱)، «روسری و مانتو» (همان: ۴۰۰) و «شلوارک» (همان: ۸۹۶) اشاره کرد.

در این رمان، بجز خانواده اسفندیار آذرباد، مردم عامی رمان از پوشش‌های سنتی بیشتر استفاده کرده‌اند. این پوشش‌ها، متأثر از اقلیم و آب و هوای گرم و شرجی جنوب است. از ویژگی این پوشش‌ها می‌توان به گشادی، بلندی و نازک بودن پارچه‌ها اشاره کرد که موجب تنظیم دمای مناسب برای بدن در اقلیم خوزستان و نیز، سهولت انجام کار را برای مردم فراهم ساخته است. از آنجا که تعدد شخصیت‌های مرد رمان، بیش از

زنان است، نویسندهٔ رمان نیز، به پوشش‌های سنتی مردان از جمله دشداشه، چوخا، چوقا و... بیشتر توجه کرده است که از لحاظ نمادشناسی و روان‌شناسی رنگ حایز اهمیت است.

عناصر اقلیمی و صور خیال

جنوب کشور، به دلیل اقلیم خاص و برخورداری از آب و هوای گرم و شرجی، بیابان‌های خشک، دریا، نخلستان‌ها، نفت، بارش‌های تند و سیل آسا و... همواره مطمح نظر نویسندگان مختلف از جمله احمد محمود بوده است؛ او که زادهٔ شهر اهواز است، پیوند عمیقی با فرهنگ، جغرافیا، طبیعت و... آن شهر دارد و به سبب شناخت کامل او از تمام ظرفیت‌های این شهر، در این رمان از صور خیال‌های فراوانی سود جسته است تا مخاطب را بیش از پیش متوجه اقلیم خاص جنوب کند. صورخیال به‌کار رفته در این رمان، به گونه‌ای زنده و پویا هستند که گاه مخاطب می‌تواند، تصویری کارت پستالی از جغرافیای خاص آن منطقه را در ذهن خویش مجسم سازد. از میان صور خیال به‌کار رفته، «تشبیه» و «استعاره»، بسامد فراوانی در این رمان دارند. اهمیت این صور خیال در جایی است که با اقلیم جنوب پیوند خورده است. اغلب تشبیه‌ها، ساده و ملموس هستند و نویسنده، آن را با عناصر طبیعت پیوند زده است.

- «ریشه‌های جوان هوایی درخت انجیر معابد، مثل مار غاشیه دور تنش پیچیده است» (محمود، ۱۳۷۹، ج ۱: ۲۸۰).

- «عصر بود و بوی گل و بوی طلع تازه شکفته نخل‌های شرق باغچه و بوی سبزه و خاک رطوبت دیده، مثل ابری نازک و رنگین، موج برداشته بود» (همان: ۱۷۶).

- «نگاه شط می‌کند؛ خورشید، پس نخل‌ها غروب می‌کند، بزرگ است و نارنجی. انگار که از دل شط، کوهی از آتش برخاسته است و نخل‌ها را به‌کام کشیده است» (همان، ج ۲: ۵۵۲).

- «باد کم جان، پوست شط را انگار که پوشیده از پولک نقره خام است، می‌لرزاند و خواب و بیدارش می‌کند» (همان: ۱۰۲۷).

بی‌آبی و خشک‌سالی، یکی از ویژگی‌های اقلیم اهواز است که نویسندهٔ رمان به

شکل‌های مختلف به آن اشاره کرده و با استفاده از صنعت جاندار انگاری، آن را به تصویر کشیده است:

- «لکه‌های ابر سفید عقیم بی حرکتند» (محمود، ۱۳۷۹، ج ۱: ۵۰).

- «خورشید، پس ابر بود، ابر سفید نازا» (همان: ۱۱۳).

- «رگه‌های أخرایی رنگ ابر سفید عقیم، یک دست آسمان را شیار زده بود» (همان: ۱۹۹).

- «فرامرز نگاه آسمان کرده بود و دیده بود که خورشید درگذار از پس ابر سفید نازا

که آسمان را پوشانده بود، رنگ باخته است» (همان: ۱۹۷).

بازتاب مسائل سیاسی

تاراج نفت

نفت، مهم‌ترین عنصر در شهرهای جنوبی کشور است که سیاست و اقتصاد را به یکدیگر پیوند زده است و آن را به یک مسئله مهم تبدیل کرده است. احمد محمود، در این رمان توجه ویژه‌ای نسبت به مسئله نفت داشته است؛ او در این رمان، نقبی به حضور بیگانگان و غارت نفت در زمان شاه پهلوی می‌زند. در این دوران، زمام تمام امور و حتی امتیاز اکتشاف، حمل و نقل، استخراج و فروش نفت و گاز به بیگانگان واگذار شده است. احمد محمود، در سراسر رمان از ورود بیگانگان و تاراج نفت ناخرسند است و با خلق شخصیت‌هایی چون فرامرز، دایی رضا و کارگر شرکت حفاری، انزجار خود را از زبان آنان به تصویر می‌کشد تا مخاطب را نسبت به این مسئله آگاه سازد.

- «حالا هم برای این که گردن‌بند صد هزار دلاری بدن به فاحشه‌های خوش چشم و ابروی فرنگی، نفت می‌فروشن. اشاره می‌کند، به لوله‌های نفت کنار جاده؛ همین نفت که باید سهم ما را هم بدن... غارت و زندگی شاهانه» (همان: ۲۶۲-۲۶۱).

- «اینا یک مارمولکایی هستند که صد تا مثل من می‌برن لب رودخانه، تشنه برمی‌گردونن... اینا زیر نظر مستقیم یا غیر مستقیم دستگاه جاسوسی خودشان هستند که اسمش رو نمی‌یارم، چون رو و روشن! علاوه بر این، یک دوره خاص می‌بینن تا با زیر و بم مملکت ما آشنا بشن!» (همان، ج ۲: ۶۰۱).

فرامرز، مهندس وولف آمریکایی را که مهندس اکتشاف نفت و در حال چپاول نفت در اهواز است، «دیلاق مادر مرده» (همان: ۵۹۱)، «گرگ» (۶۵۳ و ۵۹۹)، و «بز اخفش» (همان: ۶۰۱)،

«جن بو داده» (محمود، ۱۳۷۹، ج ۲: ۶۵۲) و «مارمولک بی پدر و مادر» (همان: ۶۵۹) و دایی رضا نیز، وولف را «دَبَنگ آمریکایی» (همان: ۶۶۹) نامیده است.

کاپیتولاسیون

از دیگر امتیازهای واگذار شده به بیگانگان در این دوران، می توان به «حق کاپیتولاسیون» یا «قضاوت سپاری» اشاره کرد. کاپیتولاسیون، سپردن حق رسیدگی قضایی جرایم اتباع و شهروندان بیگانگان به نماینده حقوقی دولت بیگانه است و کشور مقصد، به هیچ وجه نمی تواند، شخص را محاکمه قضایی کند و شخص در مصونیت کامل است.

در این رمان، شخصیتی به نام وولف آمریکایی، وجود دارد که مهندس حفاری چاه های نفت است. «من جایی کار کرد، کیلی سکت و مشکل. پیر شد. همه جا ماسه بود، شن بود، آب نبود. لبخند می زند: تنها نفت بود» (همان: ۶۵۲). او، رابطه ای نامشروع با دختری به نام گل اندام برقرار می سازد که در پی این رابطه نامشروع، گل اندام باردار می گردد. وولف آمریکایی پس از آنکه متوجه می شود که گل اندام باردار است، به سرعت کشور ایران را ترک می کند. «مهندس رفتن مأموریت. مأموریت! کی؟! دیروز قبل از ظهر تسویه حساب کردن، تشریف بردن. ای نامرد! پس رفت» (همان: ۶۶۵).

با توجه به مصونیت قضایی مستشاران آمریکایی، شخصیت های رمان، شکایت کردن از مهندس آمریکایی را کاری عبث می دانند. «دکتر می گوید: شکایت چه کار کردین؟ حالا دیگه شکایت به چه دردی می خوره؟ چرا، به درد می خوره. لاقل آن مردک دیلاق آمریکایی می کشن اینجا، جواب گو باشه! ولی می گن کاپیتولاسیون. بله! اونم هست، می دونم. ولی قضیه فرق می کنه، باید دنبالش گرفت» (همان: ۶۷۰).

فعالیت های سیاسی علیه شاه

مبارزه با سلطه سیاست حکومت پهلوی، فرامرز و دوستش، کامران را بر آن داشت تا به عضویت یکی از سازمان های سیاسی در آیند. فلسفه وجودی احزاب سیاسی، جهت دادن به افکار عمومی برای مشارکت در ساختار نظام سیاسی است. آنچه که از این رمان برمی آید، هر گونه فعالیت سیاسی سازمان ها، گروه ها و مردم ممنوع بوده است و فرامرز نیز، مخفیانه به فعالیت های سیاسی می پرداخت: «چند ماه بود که فرامرز، با یکی از سازمان های سیاسی ارتباط جانبی برقرار کرده بود؛ کمک مالی می کرد، کتاب می گرفت،

می‌خواند و پس می‌داد... گاهی پا فراتر می‌گذاشت و در پخش اعلامیه و دیوارنویسی، مراقب می‌شد، دوردور مواظب بود تا اگر کسی سر برسد، با سوت «مارسیز» را بزند» (محمود، ۱۳۷۹، ج ۱: ۲۳۴).

شغل‌های محلی

از شغل‌های شخصیت‌های رمان که خاص اقلیم جنوب است، می‌توان به «ماهی فروشی» (همان: ۱۴)، «خرمافروشی» (همان: ۵۰۰)، «شیربرنج فروشی» (همان: ۱۸)، «باقلا فروشی» (همان: ۲: ۹۳۱) و «بلم‌رانی و ماهی‌گیری» (همان: ۱۹) اشاره کرد.

غذاها و محصولات محلی

از غذاهای محلی و بومی شهر اهواز می‌توان، به «ماهی سرخ شده» (همان، ج ۱: ۱۶)، «آش سبزی با سر گنجشکی» (همان، ج ۲: ۷۷۰)، «شیربرنج» (همان، ج ۱: ۲۱) و «چلو خورشت بامیه» (همان: ۳۶۲) و از محصولات محلی نیز می‌توان، به «شیره خرما» (همان: ۳۷۵)، «ماست، پنیر، کشک و قره‌قورت» (همان، ج ۲: ۴۸۹) و «کلوچه زیره‌ای و خرمایی» (همان: ۷۲۹ و ۷۳۱) اشاره کرد.

شکل معماری منطقه

بافت و معماری هر شهر، یکی از مولفه‌های مهم در نقد اقلیمی است که ترسیم‌گر خطوط کلی راه‌ها، شبکه ارتباطات، نحوه فعالیت انسان‌ها و مراحل رشد توسعه شهری است. بافت شهری، به‌تصویر درآمده در رمان انجیر معابد، بافت قدیمی شهر خوزستان است. «بافت قدیم، در بیشتر شهرها، کنار هسته تاریخی شهر شکل گرفته است و از نظر هندسه معابر، نحوه قرارگیری ساختمان در کنار معابر، تعداد طبقه‌های ساختمانی، ارتباط ورودی با معبر و مقیاس ساخت و سازها تا حدود زیادی از ویژگی‌های موجود در بافت تاریخی پیروی می‌کند» (صفا منش، ۱۳۷۶: ۵۳۹). اغلب خانه‌ها به‌گونه‌ای طراحی شده است که هم محل سکونت انسان‌هاست و هم چارپایان. «دید که یدالله از خانه حاج غلام شیر برنجی آمد بیرون. از در بزرگ همیشه باز خانه حاج غلام، گاو میش‌ها و دیگ‌های شیربرنج و مشتری‌ها دیده می‌شوند» (محمود، ۱۳۷۹، ج ۱: ۳۷۴).

گرمای سوزان و محدودیت‌های اقلیم جنوب، تأثیر بسزایی در معماری خانه‌ها

داشته است. «شکل بناها، در این مناطق به شدت از شرایط اقلیمی تبعیت می‌کند؛ به طوری که جهت‌گیری کلی بافت بنا در جنوب ایران، با توجه به «وزش باد مناسب» طراحی می‌گردد» (عطاریان و صفرعلی نجار، ۱۳۹۷: ۱۶۳). نحوه تابش خورشید نیز، یکی دیگر از عوامل موثر در خلق گونه‌های متنوع و الگوهای سکونت‌ی مختلف در اقلیم جنوب شده و تغییرات بسیاری را در معماری سکونتگاه‌ها به وجود آورده است. احمد محمود، با استفاده از فرم‌های معماری‌ای چون هشتی، شناسیل، دالان و مضیف به ترسیم فضای شهر خوزستان پرداخته است که در زیر به بررسی هریک پرداخته‌ایم:

هشتی: هشتی، میراث ماندگار اقلیم گرم و مرطوب جنوب و احمد محمود، به شکل‌های مختلف به این نوع از طراحی اقلیمی منطقه اشاره کرده است. هشتی، فضای سرپوشیده متصل به کوچه و حیاط خانه است. «زری رسیده است به هشتی، کج می‌کند تو حیاط» (محمود، ۱۳۷۹، ج ۱: ۲۰۵).

دالان: دالان، راهروی باریک همراه با پیچ و خم است که هشتی را به حیاط خانه متصل می‌سازد. پیچ و خم دالان نیز، برای رعایت حریم خصوصی خانواده بوده است تا وارد شونده، متوجه امور خانه نشود. «فریدون، از حیاط به تاخت می‌آید تو دالان» (همان: ۱۹).

شناسیل: شناسیل، از شاخصه‌های منحصر به فرد معماری اقلیم جنوب است. «شناسیل، نوعی بالکن به سمت بیرون خانه و روی معبر عمومی است که با چوب ساخته شده است و پیرامون آن با نرده‌های مشبک پوشیده می‌شود، اما از پایین نمی‌توان، بالا و داخل اتاق را دید» (شاطریان، ۱۳۹۰: ۳۹۲). استفاده از شناسیل، در خانه‌های کنار ساحل دریا کاربرد فراوان دارد که به وسیله آن هم می‌توان، از مناظر زیبای دریا استفاده و هم نسیم خنک را، به درون خانه هدایت کرد. در این رمان نیز، به شناسیل، در طراحی خانه‌ها اشاره شده است که مانع تابش مستقیم آفتاب به درون خانه می‌شود.

- «تاج الملوک می‌نشیند، پای پنجره اتاق شمالی. پنجره‌ها بلند است با نیم دری‌های چوبی. کف پنجره‌ها، یک وجب از کف اتاق بلندتر است. شناسیل قوس‌دار پای پنجره‌ها، نرده چوبی دارد» (محمود، ۱۳۷۹، ج ۱: ۱۹).

ایوان: ایوان، به محوطه سرپوشیده‌ای گفته می‌شود که حیاط خانه را به اتاق‌ها متصل می‌سازد. «پیشاپیش علمدار اول راه می‌افتد، طرف ایوان بزرگ جنوب باغچه» (محمود، ۱۳۷۹، ج ۱: ۳۴).

مضیف: سازه‌ی مضیف، یکی از ویژگی‌های معماری خانه‌های شهر اهواز و آن مهمان‌خانه‌ای است که از جنس نی ساخته شده و در میان اعراب خوزستان جایگاه ویژه‌ای داشته است. «مضیف، به منظور برگزاری جلسه‌های قومی، حل اختلاف‌ها و نشست بزرگان قوم ساخته می‌شده است» (ضامی و محمودی، ۱۳۹۴: ۱). «طرف ایوان بزرگ جنوب باغچه، جایی که مضیف هست و سمت راست مضیف، اتاق تازه‌ساز طلاخانم است» (محمود، ۱۳۷۹، ج ۱: ۳۵).

نتیجه‌گیری

شناخت جزئی‌تر و عمیق‌تر استان‌های مختلف کشور، از رهگذر نقد اقلیمی میسر است، چراکه به وسیله آن می‌توان به فرهنگ، آداب و رسوم، سنت‌های رایج، زبان و گویش محلی، پوشش، معماری، عناصر اقلیمی و بومی، باورهای عامه، نحوه معیشت و... دست یافت. بنابراین، عناصر طبیعت، همواره در چگونگی به‌وجود آمدن یک اقلیم خاص اثرگذار بوده است و اقلیم‌های متفاوت می‌تواند، منجر به تولید آثار سبکی متعدد گردد. احمد محمود، یکی از اقلیمی‌نویسان شاخص در مکتب جنوب است که نگرش خاص او به عناصر بومی، محلی و جغرافیایی شهر اهواز، منجر به خلق داستان‌هایی با زمینه اقلیمی شده است. از میان آثار او، رمان «درخت انجیر معابد»، دربرگیرنده بسیاری از شاخصه‌های نقد اقلیمی است. او با استفاده از عنصر توصیف به تبیین توالی حادثه‌ها و رویدادها و به سازمان‌دهی اجزای روایت پرداخته است. مهم‌ترین ابزار او برای توصیف، استفاده از عنصر صورخیال است که پویاترین و ملموس‌ترین عنصر در غنا بخشیدن به مولفه‌های اقلیمی است. از میان صور خیال به‌کار رفته در رمان تشبیه، استعاره و جاندار انگاری بسامد بیشتری، نسبت به دیگر ابزار بلاغی دارد. خاستگاه اغلب صور خیال به کار رفته در رمان، طبیعت و عناصر آن است؛ او به توصیف کم‌آبی، خشک‌سالی، باران‌های سیل‌آسا، توصیف خورشید، نخلستان‌ها، آب و هوای شرجی، پرندگان، درختان و مکان‌ها

می‌پردازد و این‌گونه باعث تقویت جنبهٔ زیبایی‌شناسانهٔ رمان می‌گردد.

در این رمان، احمد محمود از مولفه‌های داستان‌نویسی اقلیم روستایی و کارگری که از شاخصه‌های مکتب جنوب است، در جهت تبیین عناصر بومی و محلی شهر اهواز سود می‌جوید تا به بازتاب فقر، تهیدستی، بیکاری، اعتیاد کارگران، غلبهٔ بیگانگان بر کشور، تاراج نفت و گاز و... پردازد. داستان‌نویسی اقلیم دریایی، کارکردی تزئینی در این اثر دارد و محمود به توصیف حرکت بلم‌ها و ماهی‌گیری بسنده کرده است.

درخت انجیر معابد، کنشگر اصلی و سلسله‌جنبان حوادث در این رمان به شمار رفته است؛ رشد و بالندگی درخت، به رفتارها و کنش‌های زنجیره‌وار شخصیت‌های رمان جهت بخشیده و قرار گرفتن این زنجیره‌های علیت در کنار یکدیگر، به سازمان‌دهی اجزای روایت کمک بسیاری کرده است. باورهای خرافی پیرامون این درخت، سبب شکل‌گیری کشمکش میان دو جامعهٔ سنتی و مدرن در میان شخصیت‌های رمان گشته است که در نهایت به نزاع‌های خونین علیه یکدیگر منجر گردید. اغلب شخصیت‌های رمان، گرفتار جهل و خرافات هستند و به شکل‌های مختلف درصدد هستند تا از آیندهٔ خویش آگاهی یابند.

احمد محمود، با استفاده از دیگر عناصر طبیعت، به‌ویژه نفت، زیرکانه نقبی به حضور بیگانگان و به یغما بردن نفت و واگذاری حق امتیاز آن از سوی شاه به انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها می‌زند و از زبان شخصیت‌های رمان، انزجار خود را از حضور بیگانگان به بوتهٔ نقد می‌کشد. توجه احمد محمود به اقلیم جنوب و ویژگی‌های منحصر به‌فرد آن، به رمان رنگ و جلای بومی بخشیده است. او، با توصیف دلپذیر عناصر طبیعت، تصویرهایی کارت پستالی که متناسب با محیط جنوب است، خلق کرده و واقعی بودن توصیف‌ها، جذابیت تصویرها را دوچندان کرده است. او، با استفاده از صور خیال متعدد، به‌ویژه تشبیه و استعاره، درصدد اثرگذاری بر مخاطب بوده است. طبیعت خشن و کویری شهر اهواز، بر چگونگی شکل‌گیری معماری شهر اثرگذار بوده است. نویسنده، حوادث رمان را در یک جامعهٔ شهری به تصویر درآورده است که می‌توان، ردپای زندگی روستایی را نیز در آن مشاهده کرد.

احمد محمود، به ارائهٔ جزئیات دقیقی از انواع پوشش مردم شهر اهواز پرداخته است؛ پوشش‌هایی که متأثر از آب و هوای گرم و شرجی اقلیم جنوب بوده است. در این

رمان، نویسنده از واژه‌ها، اصطلاح‌ها و گویش محلی کمتر استفاده کرده است تا مخاطبان غیر بومی نیز بتوانند، از این رمان بهره‌مند شوند. ضرب‌المثل‌ها، بسامد فراوانی در این رمان دارند که کاربرد برخی از آنها، فقط اختصاص به مردم شهر اهواز دارد. وجود نخلستان‌های متعدّد و تهیهٔ محصولاتِ چون شیرۀ خرما و شغل‌هایی چون بلم‌رانی، ماهی‌فروشی و... در ارتباط با اقلیم خاص جنوب شکل یافته است. مصونیت قضایی مستشاران آمریکایی و فعالیت‌های سیاسی شخصیت‌های رمان علیه شاه، از دیگر ویژگی‌های سبکی احمد محمود در این رمان است. بنابراین با بررسی این مؤلفه‌ها می‌توان، به نقد اقلیمی رمان درخت انجیر معابد دست یافت.



منابع

- الیاده، میرچا (۱۳۹۳) تصاویر و نمادها، ترجمه محمد کاظم مهاجری، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه.
- بهرامی رهنما، خدیجه (۱۳۹۹) «باورهای عامه در رمان درخت انجیر معابد»، فرهنگ و ادبیات عامه، س ۸، ش ۳۳، صص ۵۵-۲۷.
- پیربیار، ژان (۱۳۹۴) رمزپردازی آتش، ترجمه جلال ستاری، تهران، مرکز.
- تفضلی، محمود (۱۳۳۴) «پیوند ترانه‌های عامیانه»، سخن، س ۶، ش ۱۰، صص ۸۸۷-۸۹۳.
- تفضلی، احمد (۱۳۷۸) تاریخ ادبیات پیش از اسلام؛ به کوشش ژاله آموزگار، تهران، سخن.
- جعفری فنواتی، محمد (۱۳۷۸) «در قلمرو ادبیات اقلیمی»، ماه ادبیات و فلسفه، ش ۶۶ و ۶۵، صص ۱۴۰-۱۴۵.
- جمال‌زاده، محمدعلی (۱۳۴۱) فرهنگ لغات عامیانه، به کوشش محمد جعفر محجوب، تهران، فرهنگ ایران زمین.
- حیدری آل کثیر، فرید (۱۳۹۵) «بررسی بن‌مایه‌های (موتیف) اقلیمی در آثار احمد محمود، عدنان غریفی و منیرو روانی‌پور»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، اهواز: دانشگاه شهید چمران اهواز.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷) لغت‌نامه، تهران، امیرکبیر.
- ذوالفقاری، حسن (۱۳۹۷) زبان و ادبیات عامه ایران، تهران، سمت.
- رضوی‌فرد، بهزاد و همکاران (۱۳۹۵) «بررسی آثار ترمیمی اجرای مراسم خون صلح، مطالعه موردی در استان کرمانشاه»، حقوقی دادگستری، س ۸۰، ش ۹۴، صص ۲۱۷-۲۳۴.
- رضی، هاشم (۱۳۸۱) دانش‌نامه اساطیر ایران باستان: عصر اوستایی تا پایان دوران ساسانی، تهران، سخن.
- سقازاده، فاطمه (۱۳۹۳) ادبیات اقلیمی در آثار احمد محمود، تهران، تندیس.
- شاطریان، رضا (۱۳۹۲) اقلیم و معماری، تهران، سیما دانش.
- شکری‌زاده، سمیه (۱۳۸۶) «ادبیات اقلیمی در رمان‌های احمد محمود»، ادبیات داستانی، ش ۱۱۲، صص ۵۲-۵۸.
- شیری، قهرمان (۱۳۸۲) «پیش‌درآمدی بر مکتب‌های داستان‌نویسی در ادبیات معاصر ایران»، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، س ۴۶، ش ۱۸۹، صص ۱۴۷-۱۹۰.
- صادقی شهپر، رضا (۱۳۹۱) «حوزه‌های پنج‌گانه اقلیمی نویسی در ادبیات داستانی معاصر ایران»، پژوهش زبان و ادبیات فارسی، ش ۲۷، صص ۹۹-۱۲۴.
- صدیقی، علی‌رضا (۱۳۸۸) «بومی‌گرایی و تأثیر آن بر ادبیات داستانی معاصر ایران (۱۳۵۷-۱۳۲۰)»، پژوهش زبان و ادبیات فارسی، ش ۱۵، صص ۹۵-۱۱۶.

صفامنش، کامران (۱۳۷۶) پیشنهادی برای روش طراحی برنامه‌ریزی مرمت بافت تاریخی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

ضامنی، مرتضی و محمودی، مهنوش (۱۳۹۳) «مضیف، الگوی پایداری زیست محیطی، نمونه موردی: جزیره مینو آبادان»، سومین همایش ملی معماری، مرمت، شهرسازی و محیط زیست پایدار، صص ۱-۱۱.

عطاریان، کوروش و صفرعلی نجار، بهناز (۱۳۹۷) «تبیین معیارهای پایداری اقلیمی در ابنیه سکونتی اقلیم گرم و مرطوب (نمونه موردی: خانه‌های سنتی اهواز)»، نقش جهان، ش ۳، صص ۱۶۱-۱۷۰.

محمود، احمد (۱۳۷۹) درخت انجیر معابد، تهران، معین.

مشتاق مهر، رحمان و صادقی شهپر، رضا (۱۳۸۹) «ویژگی‌های اقلیمی و روستایی در داستان‌نویسی خراسان»، جستارهای ادبی، دوره ۴۳، ش ۱، صص ۸۱-۱۰۸.

مکی، ابراهیم (۱۳۸۵) شناخت عوامل نمایش، تهران، سروش.

میرصادقی، جمال و میرصادقی، میمنت (۱۳۷۷) واژه‌نامه هنر و داستان‌نویسی، تهران، کتاب مهناز.

نجفی، ابوالحسن (۱۳۷۸) فرهنگ فارسی عامیانه، تهران، نیلوفر.

نفیسی، میرزا علی اکبر خان (۱۳۹۷) فرهنگ ناظم‌الاطبا (فرهنگ نفیسی)، با مقدمه محمد علی فروغی و سعید نفیسی، تهران، ایران‌یان طب.

وارینگ، فیلیپ (۱۳۷۱) فرهنگ خرافات، ترجمه احمد حجازان، تهران، موقق.

هدایت، صادق (۱۳۸۷) فرهنگ عامیانه مردم ایران، تهران، چشمه.